

نگاهی به غزلی از «حافظ»

زیادی رند

حمیدرضا شکارسری

□ در یک متن زبانی، دلالت ثابت لفظ بر معنا کار انتقال پیام به مخاطب را انجام می دهد. دلالت باعث می شود که متن دارای معنایی یکه باشد.

اما در متن ادبی پیام از طریق دلالت بی ثبات نشانه بر معنا منتقل می گردد. انگیزختگی و عدم ثبات نشانه ادبی باعث سیلان معنا در متن ادبی می شود.

درد عشقی کشیده ام که مپرس
زهر هجری چشیده ام که مپرس
بیت بالا یک متن زبانی است. چرا که کلمات بر معنای قراردادی و آشنای خود دلالت دارند و نه بیشتر.

اما ناگهان متوجه نظم عروضی بیت می شویم. نوعی قاعده افزایشی آشکار که تنها در متنی ادبی قابل ردیابی است. بعد یادمان می آید که این بیت از «حافظ» - شاعر بزرگ ایرانی قرن هشتم هجری است - آری ما دیوان او را در دست گرفته ایم و غزلی از غزلهای او را شروع کرده ایم.

حالا ناگهان خود را در موقعیت خوانش شعری می یابیم و چون شعر حاوی نشانه های ادبی انگیزخته و ناپایدار باید باشد (!) شروع به رمز گشایی نظام نشانه ساختی متن می کنیم و عشق و هجر سوزان بیت را تاویل می کنیم: «عشقی الهی و فراق حضرت حق»

پس تکلیف دلبر برگزیده بیت بعد و خاک در او هم مشخص است :
گشته ام در جهان و آخر کار
دلبری برگزیده ام که مپرس

آنچنان در هوای خاک درش

می رود آب دیده ام که مپرس
ما مغلوب اقتدار «حافظ» و دیوان
غزلیات او شده ایم. همان طور که مرعوب
«اخوان» می شویم و «هوای بس
ناجوانمردانه سرد» او را به حکم اقتدار او و
مجموعه ی شعر «زمستان» او تاویل و
معنا را تکثیر می کنیم.

سپس شرح مناجات شبانه شاعر نامدار
ما با خداوند شنیدنی است :

من به گوش خود از دهانش دوش
سخنانی شنیده ام که مپرس
سوی من لب چه می گزی که مگوی
لب لعلی گزیده ام که مپرس
در متن زبانی، ساخت های دستوری
تشکل پیام را بر عهده دارند و بس. در این
متن حتی اگر روابط و شگردهای ادبی هم
به کار رفته باشد، انتقال پیام به این روابط
وابسته نیست و حذف یا تغییر این شگردها
به پیام رسانی متن آسیبی نمی رساند.
درست همانند تشبیهات و مبالغه ها و
تشخیص ها و دیگر صنایع ادبی که مدام در
گفتار روزمره مان به کار می بریم و قصد
ایجاد متن ادبی هم نداریم.

بی تو در کلبه ی گدایی خویش

رنج هایی کشیده ام که مپرس
در این بیت نیز همچون بیت های
قبل نقش ساختارهای دستوری و عدم
دخالت ساخت های ادبی در انتقال پیام
کاملاً آشکار است. تنها ته مایه یی از
مبالغه یی مستعمل در بیت دوم به چشم

می آید که حذف آن اختلالی در انتقال پیام
بیت ایجاد نمی نماید.

فرا تر از بیان پرتنز و کنایه این نوشتار
تاکنون، این غزل حضرت «حافظ» را تا
این جا مگر در سایه نوع خوانش، آن هم
تحت اقتدار نام صاحب اثر و در موقعیت
خاص تماس با اثر (دیوان غزلیات)
نمی توان شعر دانست و تنها با توجه به
وزن عروضی و نظام مقفای آن که در هر
صورت نوعی قاعده افزایشی محسوب
می شود، می توان این اثر را تا به این جا
نثری منظوم به حساب آورد. حال آن که
شعر حاصل هنجارگریزی در درونه زبان و
ایجاد مصادیقی است که هرگز قابل
انطباق نظیر به نظیر با جهان خارج نیست.
مصادیقی که در این غزل ساده عاشقانه
هرگز آفریده نشده اند.

اگر هرگز نمی توانیم «ملائک را در
حال زدن در میخانه» ببینیم، اگر هرگز
هنگام «سحر، علم زدن خسرو خاور بر
کوهساران» را نخواهیم دید و اگر هرگز
نمی توانیم «به سیل اشک شبانه ره خواب
ز نیم»، اما به راحتی می توانیم مضامین
غزل مورد بحث را زنده و حاضر، عیناً در
جهان ببینیم و از آن تجربه یی داشته
باشیم.

و اگر نبود مقطع این غزل،
کوچک ترین دفاعی از این متن به عنوان
شعر، نمی شد داشت:

هم چو حافظ غریب در ره عشق

به مقامی رسیده ام که مپرس
حالا «حافظ» خود را یک ابژه فرض
کرده است (اگر مزاحمت همیشگی این
«تخلص» شاعرانه بگذارد!) و همین
فرض، اجرایی شاعرانه است.

به علاوه غربت او و مقام او در ره این
عشق، کمتر قابل انطباق با عشق جسمانی

گل ترگس در شعر حافظ ترگس شهلا و ترگس مسکین

دکتر مهین بانو صنیع
استاد سابق دانشگاه

□ ترگس طلبد شیوهی چشم تو زهی چشم مسکین خیرش از سرو در دیده حیا نیست
ترگس یکی از گل های دلپسند و محبوب غزل سرای بزرگ ایران زمین، خواجه شمس الدین
محمد حافظ شیرازی است. در غزل های خواجه، بیش از چهل و پنج بار از این گل یاد شده
است که بیش از سی و سه بار آن با صفات زیر به صورت تشبیه استعاره و کنایه در ارتباط با
چشم آمده است چون:

مست، مستانه، مکحول، مخمور، ترکانه، فتان، شوخ، بیمار، جمالش، رعنه مسکین.
در زادگاهم مازندران، آن سرزمین همیشه بهاران، ترگس در جنگل ها و دشت ها فراوان
است و چشم نواز و دل فریب عطر افشانی، می کند. گونه‌یی از این ترگس، با بویی خوش و
حلقه‌یی زرین بر سر است که مردم آن سامان آن را «ترگس شهلا» خوانند و نوع دیگری با
گلبرگ های سفید بدون حلقه‌ی زرین که آن را «ترگس مسکین» نامند و اغلب در اواخر اسفند
ماه که موسم فراوانی این گل است، کودکان روستایی با دسته گل هائی به دست در کوی و
بازار فریاد می زنند:

«ترگس شهلا، ترگس مسکین»

(به تصور نگارنده، نسبت فقر و مسکنت به این ترگس و نوع آن به خاطر نداشتن حلقه‌ی
زرین بر سر و کف خالی از زر است و احتمالاً صفت چشم دریده برای همین نوع ترگس است
که فاقد مردمک چشم است)

باری برای روشن تر شدن این مطلب چند سطر از گیاه شناسی مرحوم «گل گلاب»
صفحه‌ی ۲۸۶ را به نقل از لغت نامه‌ی دهخدا در این جا می آورم: «ترگس گلی است از تیره‌ی
ترگسی‌ها که در وسط گلشن آن، حلقه‌ی زرد دیده می شود که آن را «ترگس شهلا» گویند و
در بعضی جنس ها خود گلی، زرد یا سفید است ولی در وسط گلشن آن گلبرگ های کوچک
سفیدی است که آن را «ترگس مسکین» گویند.» بنابراین «ترگس شهلا» و «ترگس
مسکین» نام دو نوع ترگس است و به نظر این جانب بدون تردید خواجه‌ی شیراز بدین نکته
توجه و عنایت داشته است هم چون «ترگس شهلا» در بیت زیر توجه کنید:

چشمت از ناز به حافظ نکند میل، آری سرگرانی صفت «ترگس شهلا» باشد
که در بین تمام نسخ معتبر که دیده‌ام، تنها در نسخه‌ی حافظ مرحوم قدسی «ترگس شهلا»
ضبط شده است و هم چنین مرحوم استاد فرزاد با این که در متن حافظ خود مانند
سایرین «ترگس رعنا» نوشته ولی در چهار نسخه بدل «ترگس شهلا» ضبط کرده است.
بنابراین، چنین به نظر می رسد که ضبط مرحوم قدسی یعنی «ترگس شهلا» به تناول گویش
عامه نزدیک تر و مقبول تر است. طرفه این است که اغلب پژوهشگران و حافظ شناسان
صاحب نظر که اشعار خواجه را معنی و شرح کرده‌اند، عنایتی بدین نکته نفرموده‌اند.

به همین جهت به نظر رسید که این مختصر احتمالاً برای روشن شدن گوشه‌یی از شعر
خواجه‌ی شیراز یا ترگس ضروری است، باشد که مقبول طبع محققان قرار گیرد. ■

است. در نتیجه بیت آخر ناگهان
شناسنامه‌ی جدیدی برای حافظ و
عشق او صادر می کند و فضا را به
عرصه‌یی برای تأویل و تکثر معنا
تبدیل می نماید. اگرچه توان این بیت
برای مصادره کلیت غزل کافی به نظر
نمی رسد. ظاهراً «حافظ» در ابیات
قبلی زیادی «رند» بوده است!

پانویس هایی شاید مهم تر از متن

۱- می فرمایید چرا بین صدها
غزل «حافظ»، تامل بیش تری در این
غزل نموده‌ام؟ چون از قدیم دوستش
داشته‌ام و در خلوت و جلوت
زمزمه اش کرده‌ام. و دیگر این که
کمی «رندی» از خواجه آموخته‌ام!

۲- می فرمایید با معیارهایی
امروزین، آن هم در هیأت دانش
نسبتاً نوین نشانه شناسی و
زبان شناسی به سراغ «حافظ» قرن
هشتمی رفتن درست نیست؟
خیر! خود ایشان در بسیاری از
غزل هایشان ثابت کرده‌اند که این
معايير را نخوانده‌اند اما خوب بلدند.
نمونه هایش را که ذکر کردم!

۳- می فرمایید به فرض قبول
گفته های آمده، فقط همین یک غزل
در دیوان خواجه این طوری است؟
باز هم خیر! به نسبت بزرگی «
حافظ» این طور در غزل ها در دیوان
او کم نیست. اگر این نوشتار به
مخاطبان جرأت بدهد که شجاعانه
پته این غزل ها را روی آب بریزند،
صاحب این قلم به هدف خود رسیده
است. ■